«ابن خلدون» دانشمندی سیاست پیشه

آذرشب، فرشته

«ابن خلدون»از بنامترین دانشمندان‏ حوزه تمدن اسلامی است زندگی وی‏ به دلیل نزدیکی با حکومت وقت از جانبی‏ و جایگاه علمی‏اش از جانبی دیگر و به‏ عبارتی در هم تنیدگی سیاست و دانش، پرفراز و نشیب بود همان طور که زندگی‏ سیاسی درباری هر فردی اقتضا می‏کند، روزی در بلندایی خاص می‏نشیند و دیگر روز تحت نظر است و روز بعد در سیاهچال.

اما سرانجام این دانشمند نامدار مسلمان با نظریات جامعه شناسانه‏ای که در مقدمه تاریخ العبر ارائه می‏دهد و از آن‏ به عنوان«مقدمه ابن خلدون»یاد می‏شود، و شناخته شده‏تر از اصل کتاب است،نامی‏ جاودانه در جهان دانش و علم می‏یابد.

در این شماره خوانندگان محترم با تطور زندگی ابن خلدون به همراه وضع سیاسی‏ دوران حیاتش آشنا می‏شوند.

عبد الرحمان به سال 732 هـ.در شهر تونس چشم‏ به جهان گشود.او برخی از مقدمات را پیش پدر آموخت و برای فراگیری علوم سنتی نزد استادان تونس‏ به شاگردی نشست.او قرائت‏های مختلف قرآن و نیز حدیث و فقه مالکی را بیاموخت و چندی به حفظ شعر پرداخت(ابن خلدون،التعریف 17-21 سخاوی).

وی 16 ساله بود که یک حادثه سیاسی بزرگ در زادگاهش روی داد و تربیت علمی او اثری عمیق نهاد. در 748 ق/1347/م سلطان ابو الحسن مرینی‏ (732-749 ق/1331-1348 م)سلطان مغرب‏ اقصی،با استفاده از ناتوانی و کشمکش‏های درونی‏ سلاطین مغرب،برای دو سال مغرب ادنی را به زیر فرمان خود در آورد و ابن خلدون به سبب پایگاه‏ اجتماعی خانواده‏اش و آمادگی علمی توانست از دانشمندان برجسته‏ای که سلطان مغرب در دربار خود گرد آورده بود،نیک بهره برگیرد.وی در زندگینامه‏ خود از این رویداد به عنوان یکی از حوادث فراموش‏ ناشدنی یاد کرده است(همان 19-55).آشنایی او با یکی از همین دانشمندان ابو عبد الله محمد بن ابراهیم‏ آبلی(د 757 ق/1356 م)در پرورش اندیشه و توجه‏ او به فلسفه و منطق تأثیری ژرف نهاد(همان،21: نصار 18)در همین زمان طاعون مرگباری که در آسیا شیوع یافته بود،در 749 ق مغرب را نیز فرا گرفت و از جمله پدر و مادر و بسیاری از استادان ابن خلدون را روانه دیار نیستی کرد.بازتاب این فاجعه در زندگینامه‏ ابن خلدون از آن رو کم رنگ است که وی بیشتر در مقدمه(1/60)به اندازه کافی از آن سخن گفته و آن را عامل مهمی در جهت انحطاط جوامع بشری دانسته‏ است.

سرزمین مغرب در دوران زندگانی ابن خلدون‏ (سده 8 ق/14 م)با سقوط امپراطوری موحدون در 668 ق/1270 م و تقسیم آن میان سه دولت بنی مرین‏ در مغرب اقصی(مرکز آن فاس)و بنی عبد الواد در مغرب اوسط(مرکز آن تلمسان)و بنی حفص در مغرب‏ ادنی یا افریقیه(مرکز آن تونس)با قدرت‏هایی نابرابر (حصری 54)و بر اثر رقابت‏ها و کشمکش‏های درونی‏ و بیرونی آنها و همچنین رقابت‏های میان سران طوایف‏ و قبایل عرب و بربر در ورطه بی پایانی از آشوب‏ها فرو افتاده بود.

در چنین شرایطی عبد الرحمان در 21 سالگی به‏ خدمت دولت درآمد.ابو محمد بن تافراگین که گاه‏ وزارت حفصیان و گاه وزارت مرینیان را داشت و در 751 ق/1350 م به نام شاهزاده جوان حفصی‏ ابو اسحاق ابراهیم،قدرت را در تونس فراچنگ آورده‏ بود(ابن خلدون تاریخ 6/364)،منصب‏ علامت نویسی سلطان را به عبد الرحمان سپرد.

وظیفه صاحب این شغل نوشتن تحمیدیه‏ (الحمد الله و الشکر لله)با خط درشت در فاصله بسمله‏ و متن فرمان‏ها بود(همو،التعریف 55).در این هنگام‏ مخالفان ابن تافراگین پیرامون ابو زید امیر قسنطینه(در الجزایر)گرد آمدند و او را به تصرف تاج و تخت نیاکان‏ برانگیختند.

ابن تافراگین برای رویارویی با امیر قسنطینه‏ لشکری گسیل کرد.اما این لشکر شکست خورد و از هم پاشید و ابن خلدون خود را به شهر ابه رساند(همان‏ 55-56)و تا 26 سال بعد دیگر به تونس باز نگشت. او از ابه به تبسه و بعد به قفصه و سپس به بسکره رفت. در این اثنا،سلطان ابو عنان مرینی با خروج بر پدرش‏ ابو الحسن جای او را در حکومت فاس گرفته بود. ابن خلدون از بسکره عازم خدمت ابو عنان در تلمسان‏ شد و با احترام بسیار پذیرفته شد.سلطان به فاس‏ بازگشت و به گرد آوردن دانشمندان دربار خود پرداخت.کسانی که عبد الرحمان را در تونس شناخته‏ بودند،پیش سلطان از او یاد کردند.سلطان از وزیر خود خواست که عبد الرحمان را پیش او بفرستد(همان‏ 55/58)

عبد الرحمان که در این هنگام با دختر یکی از بزرگان دربار حفصی ازدواج کرده بود(لاکوست 50) به فاس رفت و در 755 ق به مجمع علمی دربار پیوست‏ و از ملازمان نماز جمعه سلطان شد و سپس به منصب‏ دبیری خاص توقیع گماشته شد.وی هر چند این‏ منصب را مناسب با پایگاه خانوادگی خود نمی‏دید آن‏ را با اکراه پذیرفت،ولی از این فرصت برای مطالعه و دیدار استادان مغربی که به عنوان سفارت به فاس می‏آمدند،سود جست و تا ممکن بود از آنان آموخت‏ و اجازه عام گرفت(ابن خلدون،التعریف 60-68). همچنین دسترسی به کتابخانه‏های غنی مدارس فاس‏ که مرکز تجمع علما و ادبا بود،برای طالب علمی چون‏ او مغتنم بود.(نک:لاکوست 51).

دوره دوم زندگی ابن خلدون،که عمدتا دوره‏ فعالیت سیاسی اوست،با انتقال به فارس آغاز شد. در این دوره ویژگی‏های شخصیت او نمایان گشت.

او به جست و جوی سرچشمه‏های علم و ادب رو به فاس نهاده بود،اما دیری نگذشت که سر به کار سیاست گرم داشت،و در نتیجه،نزدیک به دو سال‏ از این هشت سال را در زندان گذراند.علت زندانی‏ شدن عبد الرحمان ارتباط بی پروای او با شاهزاده‏ ابو عبد الله عمد حفصی،امیر پیشین بود که همچون‏ گروگانی در دربار فاس می‏زیست؛چون به سلطان‏ خبر دادند که شاهزاده تصمیم به فرار دارد،او را با عبد الرحمان به زندان افکند.چندی بعد شاهزاده از زندان آزاد شد،اما عبد الرحمان تا مرگ سلطان ابو عنان‏ در 759 ق/1358 م زندانی بود تا سرانجام وزیر سلطان او را آزاد کرد و به منصب پیشین باز گماشت.

اما این وضع نیز دیری نپایید زیرا درگیری‏های میان‏ خویشان سلطان در گذشته به سقوط وزیر و سلطان‏ خردسال مورد حمایت او(سعید فرزند ابو عنان) انجامید(ابن خلدون،التعریف 66-68،همو، تاریخ،7/305)بدین سان امیر منصور بن سلیمان‏ بر سر کار آمد،اما هنوز فاتحان از پیروزی خود بهره‏مند نشده بودند که مدعی سومی برای تاج و تخت پیدا شد. ابو سالم برادر ابو عنان از اندلس به طلب میراث پدری‏ برخاست و هوا خواهانش در فاس برای او به تبلیغ‏ پرداختند و از ابن خلدون هم در این راه یاری خواستند. او نیز چنین کرد و بسیاری از بزرگان مرینی را به حمایت‏ از ابو سالم برانگیخت.

هوا خواهان امیر منصور نیز او را نیز فرو گذاشتند و به دولت جدید پیوستند.ابن خلدون پیشاپیش با گروهی از بزرگان دولت به استقبال سلطان رفت و او را برای ورود به فاس تشویق کرد.سلطان در نیمه‏ شعبان 760 به پایتخت آمد و ابن خلدون را به جهت‏ سابقه‏ای که داشت به دبیری خاص و امور نامه‏های‏ سلطانی برگزید.ابو سالم پس از دو سال سلطنت در 762 ق کشته شد.وزیر شورشگر امیر تاشفین را به‏ سلطنت برداشت و خود همه کاره دولت شد(همو، تاریخ 7/313-314).آنگاه ابن خلدون عزم اندلس‏ کرد و ابن خلدون می‏خواست بار دیگر بخت خویش‏ را بیازماید(مهدی 49).شاید یکی از علل سفر ابن خلدون به اندلس سابقه آشنایی او با سلطان و وزیر غرناطه بود.در سال‏های 761-763 ق که سلطان‏ نصری غرناطه،ابو عبد الله محمد بن یوسف احمر معروف به محمد پنجم،و وزیر ادیب و مورخ‏ اولسان الدین محمد مشهور به ابن الخطیب(هـ-م)به‏ فاس پناه آورده بودند،ابن خلدون از هیچ کمکی به‏ ایشان فرو گذار نکرده بود.(ابن خلدون،العبر،7/ \*ابن خلدون مدت چهار سال‏ در قلعه ابن سلامه یا قلعه تاو غزوت،در ایالت و هران الجزایر در شش کیلومتری جنوب غربی‏ شهر فرنده به دور از جنجال‏های‏ سیاسی و توطئه‏های درباری به‏ تألیف کتاب تاریخ العبر دست زد و مقدمه آن را به شکلی نو آیین‏ پرداخت.

306-309)بدین سان ابن خلدون به غرناطه‏ در آمد(764 ق)و در زمره بزرگان دربار قرار گرفت و از ملتزمان خاص رکاب و همنشین بزم و خلوت انس‏ و محرم اسرار سلطان شد و هم از این رو بود که سال‏ بعد(765 ق)سلطان او را با هدایای گرانبها برای عقد پیمان صلح با پدر و پادشاه قشتاله(حک 751-771 ق/1350-1369 م)به اشبیلیه فرستاد و چون‏ بازگشت،قریه البیره را طی فرمانی به اقطاع به وی داد (ابن خلدون همان 84).اکرام بسیار سلطان در حق‏ ابن خلدون او را به سرودن مدایحی وا داشت(همان، 85-90)،اما این وضع رضایت بخش چندان نپایید.

بد گویان،وزیر سلطان را نسبت به وی بدگمان‏ کردند و این دگرگونی احوال همزمان با تحولاتی در مغرب اوسط بود.امیر ابو عبد الله محمد که بر بجایه‏ دست یافته بود(765 ق)،ابن خلدون را در ناه‏ای به‏ نزد خود خواند(مهدی،53-54)،ابن خلدون یا برای حفظ دوستی گذشته با ابن خطیب(حصری 76) یا برای استفاده از موقعیت مناسبی که پیش آمده بود، راه بجایه در پیش گرفت و در اوسط 766 ق به آنجا رسید.استقبال گرم مردم،درباریان از او آن روز را به‏ یکی از روزهای بزرگ و خاطره انگیز زندگی سیاسی‏ ابن خلدون بدل کرد(ابن خلدون،التعریف،97- 98).سلطان منصب حاجبی را به ابن خلدون سپرد و معنی آن در مغرب استقلال در اداره امور دولت و رابط میان سلطان و عمال او بود(همان،97).به امر سلطان،همه روزه بامداد اعضای دولت به گرد ابن خلدون حاجب می‏آمدند و او آنچه در توان داشت، در تدبیر کارها و اداره امور به عمل می‏آورد.با اینهمه‏ چون از امور دولتی فارغ می‏شد در میان روز در مسجد جامع شهر به تدریس می‏نشست(همان 98). روزگار دولت اخیر ابن خلدون یک سال بیش نپایید زیرا ابو العباس،حاکم قسنطینه و پسر عم ابو عبد الله،در 767 ق به بجایه لشکر کشید.ابو عبد الله در یک‏ شبیخون کشته شد و ابن خلدون برای استقبال‏ ابو العباس از شهر بیرون رفت.سلطان نیز او را بزرگ‏ داشت و همچون گذشته زمام امور را به دست او سپرد (همان،98-99).اما بدسگالان،سلطان را از ابن خلدون بیم دادند و او از سلطان اجازه کناره گیری‏ خواست(همان،99)و نزد قبایل ذواوده رفت. ابو العباس از او اندیشناک شد و برادر کوچک‏تر او یحیی را به زندان افکند.ابن خلدون به بسکره نزد دوستانش بنی مزنی رفت و از همدلی و یاری آنان‏ برخوردار شد(همان،99-100).در این هنگام‏ ابو حمو سلطان تلمسان برای بهره گیری از روابط دوستانه ابن خلدون با قبایل ریاح و یاری گرفتن از آنان‏ برای مقابله با ابو العباس،نامه‏ای به خط خود برای او نوشت و او را برای تصدی منصب حاجبی و علامت نویسی فراخواند.ابن خلدون نیز قبایل را به‏ پذیرفتن دعوت سلطان بر انگیخت و چندی بعد برادر خود یحیی را که از زندان آزاد شده بود،بجای خود نزد ابو حمو به تلمسان فرستاد،زیرا احساس می‏کرد که از علم دور افتاده است و می‏خواست همت بر تحقیق‏ و تدریس بگمارد(همان،100-103)،اما شش سال‏ اقامت او در بسکره همه صرف علم و تحقیق نشد و به‏ سبب خوی پر جوش و خروش خود از سیاست‏ باز نماند،اگر چه این بار بجای خدمت در دربارها،به‏ فعالیت در میان قبایل و عشایر پرداخت.آشنایی او با عادات قبایل و نفوذ معنوی او در میان آنان او را قادر می‏ساخت که این قبایل را متحد کند و هر چند گاه آنان‏ را به هوا خواهی این یا آن سلطان برانگیزد(حصری، 81).

در این مدت او عمدتا سرگرم ایجاد هماهنگی میان‏ ذو اوده و حکومت تلمسان بود و بیشتر به یک سر کرده‏ نظامی می‏ماند تا یک محقق و تاریخ نگار(لاکوست‏ 62).اقامت او در میان قبایل رابطه او را با دنیای بیرونی‏ نگسست.

دوره سوم زندگی ابن خلدون دوره دوری که‏ از کارهای سیاسی و پرداختن به کار تحقیق و تألیف و تعلیم است.ابن خلدون مدت چهار سال(776 -780 ق/1374-1378 م)در قلعه ابن سلامه یا قلعه‏ تاو غزوت،در ایالت و هران الجزایر در شش کیلومتری‏ جنوب غربی شهر فرنده(طنجی 228،یادداشت 4) به دور از جنجال‏های سیاسی و توطئه‏های درباری به‏ تألیف کتاب تاریخ العبر دست زد و مقدمه آن را به‏ شکلی نو آیین پرداخت(همان،229).

می‏توان گفت که تا این هنگام ابن خلدون پس‏ از گذشت 43 سال از عمر خویش را با کسان و مسائل‏ گوناگون بسیاری آشنا شده بود که در دوره اخیر عزلتش‏ با تأمل در آنها توانست مطالب مقدمه و بخش‏هایی‏ از تاریخ مغرب را فراهم آورد(مهدی 61-62)ابن‏ خلدون پس از آنکه بخش از اثر خود را در حافظه‏ نوشت.برای تکمیل و تصحیح آن نیازمند به‏ کتاب‏هایی شد که تنها در شهرها به دست می‏آمد. بنابراین،پس از بهبود از یک بیماری برای سفر از سلطان ابو العباس حفصی(772-796 ق/1370- 1294 م)اجازه و امان گرفت و قلعه ابن سلامه را به سوی تونس ترک گفت(ابن خلدون،التعریف، 230).

وی در شعبان سال 780 ق/1378 به تونس وارد شد و سلطان او را به خود نزدیک گرداند و طالبان دانش‏ از هر سو به او روی آوردند.به همین سبب برخی‏ از حاسدان همچون ابن عرفه امام جماعت تونس و مفتی آنجا بد گویی از ابن خلدون را آغاز کردند.اما سلطان به این سخنان غرض آلود توجهی نکرد و از باب دانش دوستی،ابن خلدون را به ادامه تألیف تاریخ‏ تشویق می‏کرد،تا آنکه تاریخ بربر و زناته و امویان و عباسیان و پیش از اسلام را تا آنجا که توانست نوشت و نسخه‏ای ترتیب داد و آن را به خزانه سلطان(کتابخانه‏ سلطنتی)تقدیم کرد(همان 230-233)و به همین‏ مناسبت قصیده‏ای بلند در ستایش سلطان و سیرت و فتوحات او سرود تا خود را از گزند بدگویان در امان‏ دارد(همان،233-241)،اما بدگویی نزدیکان‏ سلطان و فتنه انگیزی‏های ابن عرفه،سلطان را چندان‏ از او بیمناک ساخت که چون می‏خواست سفر کند او را با خود همراه می‏برد.چون چهار سال از اقامت ابن‏ خلدون در تونس گذشت سلطان به اندیشه سفر زاب‏ افتاد و وی از ترس تکرار داستان سفر پیشین از سلطان‏ اجازه خواست تا به سفر حج روانه شود و بدین سان‏ در نیمه شعبان 784/24 اکتبر 1382 با کشتی به‏ بندر اسکندریه رهسپار شد(همان 244-245).

آخرین مرحله زندگی ابن خلدون با این سفر آغاز شده او پس از چهل شبانه روز سفر دریا در عید فطر 784/ق دسامبر 1382 به بندر اسکندریه رسید(همان‏ 264).وی از این هنگام تا پایان عمر،نزدیک به یک‏ ربع قرن،در مصر ماند و دیگر به وطنش بازنگشت.

نه تنها تجربه‏های شخصی او که سر نوشت غم انگیز دوستش ابن خطیب(هـ.م)و نیز کشته شدن برادرش‏ یحیی در یکی از شب‏های ماه رمضان 780 ق در تلمسان‏ به توطئه ابو تاشفین پسر سلطان ابو حمو(ابن خلدون، تاریخ،7/140)او را نسبت به بیهودگی کوشش‏ در عرصه سیاست هشیارتر کرده بود.سفر مصر گویای‏ عزم راستین او در کناره گیری از سیاست بود.

ابن خلدون ده روز پس از جلوس الملک الظاهر سیف الدین برقوق(784/791 ق)از ممالیک برجی‏ مصر،به اسکندریه رسید و چون از سفر حج باز ماند، در اول ذیقعده 5 به قاهره رفت و شکوه شگفت انگیز این شهر را که پیشتر شنیده بود،به چشم دید.ه(اهمو، التعریف،246/247)چون آوازه ابن خلدون پیش‏ از خود او به قاهره رسیده بود و طالبان علم خواستار درس وی بودند،در جامع الازهر به تدریس پرداخت‏ (همان،248).پس از آن با سلطان ملاقات کرد و از او برای رهایی خانواده‏اش که به صورت گروگان‏ در تونس مانده بودند،یاری خواست بدین سان دیده‏ می‏شود که ابن خلدون اگر چه خود را از سیاست‏ دور می‏داشت،اما ارتباط خود را از دربارها و سلاطین‏ نبریده بود.در واقع،موقعیت اجتماعی او پایگاه علمی‏ او این پیوند را ضروری می‏ساخت.

در قاهره سلطان دو وظیفه بر عهده او نهاد یکی‏ از تدریس در مدرسه قمحیه از موقوفات صلاح الدین‏ ایوبی(532-589 ق/1138-1193 م)،به جایی‏ یکی از مدرسان تازه در گذشته آنجا،و دیگر منصب‏ قضای مالکیان مصر بجای جمال الدین عبد الرحمن‏ قاضی پیشین مالکی که مورد سخط سلطان قرار گرفته‏ بود.او پس از دریافت خلعت سلطانی در مدرسه‏ صالحیه بر مسند قضا نشست،اما چون بر آن شد تا با فساد و سود پرستی رایج در کار قضا به مبارزه‏ای جدی‏ برخیزد،مخالفان از هر سوء بر ضد او برخاستند و مناسباتش با بزرگان دولت تیره شد.در این میان همسر و فرزندانش که با کشتی عازم اسکندریه بودند،گرفتار طوفان دریا شدند و همگی جان سپردند.این مصیبت‏ ابن خلدون را دل شکسته و به ترک منصب مصمم کرد و سلطان نیز درخواست او را برآورد و مسند قضا را به‏ متصدی پیشین آن بازگرداند و بدین سان ابن خلدون‏ بهترین پناه را در تدریس و مطالعه و تألیف و عبادت‏ باز یافت.گذشته از مدرسه قمحیه،ابن خلدون در مدرسه نوبنیاد ظاهریه نیز به تدریس فقه مالکی گماشته‏ شد اما پس از چندی به علت اقدامات مخالفانش از این سمت بر کنار شد همو(التعریف 285-293).

ابن خلدون پس از سه سال اقامت در مصر قصد سفر حج کرد.در نیمه رمضان 789 قاهره را ترک‏ گفت و پس از گزاردن حج،در جمادی الاول سال‏ بعد به آنجا بازگشت و به حضور سلطان رسید و اجازه‏ یافت که به جبران مسند تدریس که در مدرسه ظاهریه‏ از دست داده بود،در محرم 791 در مدرسه صلغتمش‏ (یاصر غتمش)به تدریس حدیث بپردازد(همان، 293-311)همچنین سلطان در همان سال او را به‏ تولیت خانقاه بیبرس گماشت ولی پس از یکسال یا بیشتر به سبب همراهی با فقهای دیگر در صدور جواز قتال با سلطان(الملک الظاهر)که بر اثر توطئه بعضی‏ امرا از سلطنت برکنار شده بود از آن مقام عزل شد (همان 311-331)،ابن فرات،9(1)،160،اما ابن خلدون با سرودن ابیاتی در مدح سلطان توانست‏ دیگر بار او را بر سر مهر آورد(ابن خلدون،التعریف، 331-335).به نظر می‏رسد وی از این دوره بر کناری‏ که تا سال 797 یا 799 ق ادامه یافت برای بازنگری در مقدمه و تکمیل تاریخ و نگارش زندگینامه خود استفاده‏ کرده باشد(حصری،131).

ابن خلدون در نظر معاصران و مؤلفان نزدیک به‏ زمانش مورد ارزیابی‏های مختلفی قرار گرفته است. دوستش ابن خطیب او را با صفات پسندیده بسیار ستوده و سر آمد در فنون عقلی و نقلی دانسته و مایه‏ مباهات سرزمین مغرب معرفی کرده مقری،6/171) و محمد بن محمد بن عرفه او را فاقد شرایط لازم برای‏ احراز مقام قضا دانسته است.(سخاوی،6/146). اما باید به خاطر داشت که این داوری بر زبان رقیب او در تونس جاری شده است.رفتار ابن خلدون در مدت‏ اقامتش در مصر مخالفت‏های بسیاری را برانگیخت: تعصب او در پوشیدن لباس مغربی حتی در مقام قضا (همو،4/148)،تن در ندادن به عرف معمول‏ قاضیان زمان و سختگیری قانونی بر بزرگان طرف دعوا و گواهان و امر تعزیر(همو،4/146)،هم طرازی با عالمان مصری در قضا و تدریس،اظهار نظرهای منفی‏ بسیاری را در حق او در مشرق به بار آورده است تا آنجا که در مرتبه والای علمی او تردید کرده و گفته‏اند که‏ ابن خطیب با همه محاسنی که برای او برشمرده او را به‏ صفت علم متصف نکرده است.

از علمای مصری معاصر ابن خلدون،مقریزی، ابن حجر،اقفهسی و باعونی،شاید به علت اختلاط بیشترشان با او استفاده از محضر وی،مقام علمی و کردارش را ستوده‏اند و از او با تکریم یاد کرده‏اند. مقریزی مدمه او را بی نظیر و آن را چکیده دانش‏ها و اندیشه‏های درست می‏دانست.ابن حجر هفت جلد بزرگ تاریخ او را نمودار فضل و اطلاع او می‏شمرد. وی که بارها به حضور ابن خلدون رسیده و از بیانات‏ آموزنده و به ویژه تاریخ او بهره‏مند شده بود،او را زبان آور فصیح،بلیغ،با نگارش خوب،آگاه به امور کشور داری و با طبع شعر متوسط معرفی کرده است‏ (همو،4/148).حافظ اقفهسی نیز از او با تمجید سخن گفته است.باعونی که با او محشور و میان آن‏ دو پیوند دوستی بوده است،او را از«عجایب زمان» متبحر در علوم نقلی و عقلی شمرده است(مقری،6/ 192).ابن عربشاه او را به هنگام رفتن به حضور تیمور در دمشق،دانشمندی مالکی مذهب و شیرین سخنی‏ پسندیده مشرب با عمامه‏ای کوچک و برنسی زیبا (ردای کلاهدار مغربی)و هیأتی آراسته وصف کرده‏ است.

اظهار نظرهای متفاوت معاصران دوره اخیر زندگی‏ ابن خلدون حاکی از کیفیت زندگی بیرونی و درونی او در دو سه دهه اخیر حیات اوست.

به رغم اشتغال به تدریس علوم رسمی آنچه برای‏ خود او در کار علمی و فکری اهمیت داشت، جست و جوی پاسخ برای معماهایی بود که زندگی‏ گذشته و حال مطرح می‏کرد.او زمینه پاسخ را در بررسی زندگی جامعه انسانی در طول زمان،یعنی در تاریخ یافته بود.این اشتغال فکری چنان او را به خود کشید که سرانجام ممتازترین جلوه‏های فکر او در این‏ زمینه نمود یافت.

ابن خلدون در زمان خود به تاریخ نگاری و تاریخ اندیشی شهره بود،اما با همه تأثیری که در افزایش توجه به تاریخ در مصر سده‏های 8/9 ق/14 و 15 م داشت(روزنتال،زندگینامه،1/36) اندیشه‏هایش در روزگار خود او بازتاب کافی نیافت و هیچ یک از مورخان حتی شاگردانش راه او را در این‏ زمینه ادامه ندادند،لیکن اندیشه‏های بدیع و عمیق او در زمان و مکانی دیگر جلب نظر کرد و از سده گذشته‏ (13 ق/19 م)نام،آثار و افکار او سخت مطرح شد و پژوهش‏های بسیاری را به خود اختصاص داد.آوازه‏ ابن خلدون به سبب رفتار سیاسی یا اخلاقی او نیست‏ تا او را در این زمینه ارزیابی کنیم.